



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَتَاءٍ وَغَوَاصٍ (۳۷) وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ

مَآبٍ ﴿

لزوم شاهد داخلی و خارجی در حمل يك مطلب بر تمثّل

بعد از بیان خطوط کلی اصول دین و یاد شش پیامبر از انبیای الهی، دستور صادر شد که به قصه نه پیامبر توجه کند و این انبیای «تسعه» یکی پس از دیگری «قصص» آنها شروع می شود؛ اول داود بود و بعد سلیمان (سلام الله علیهما). حمل يك مطلب بر «تمثّل» احتیاج دارد یا شاهد داخلی داشته باشد؛ نظیر ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾<sup>۱</sup> یا شاهد خارجی داشته باشد که ما نتوانیم آیه را بر ظاهر آن حمل کنیم و اگر یکی از این دو شاهد مفقود بود آیه بر ظاهر لفظی حمل می شود، این يك.

## صدق عنوان «کتاب» بر يك مجموعه در حال تدوین

مطلب دوم این است که عنوان کتاب لازم نیست به پایان برسد تا به آن کتاب بگویند؛ در همین سوره مبارکه «ص» که در مکه نازل شد، مانند سایر سور مکی از قرآن کریم به عنوان کتاب یاد شده است، در حال تدوین هم که باشد و هنوز به پایان نرسیده عنوان کتاب بر آن صادق است.

در آیه ۲۹ همین سوره فرمود: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴾، پس اطلاق کتاب بر قرآن احتیاج ندارد به اینکه به پایان برسد تا اینکه مثلاً در آخر سوره‌های مدنی بعد از نازل شدن آیاتی که از «حجة الوداع» به بعد گذشت کتاب بگویند؛ وقتی کتاب در سوره‌های مکی نازل شده است و اطلاق شد تحدی «بالتکتاب»؛ یعنی منحصر به ده سوره سوره «هود» نیست که می‌فرماید: ﴿فَأَتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾،<sup>۱</sup> پس تحدی سه بخش دارد: یا به مجموعه آن مقداری از قرآن که نازل شده است که منحصر در ده سوره نیست، بعد از آن به ده سوره و از آن نازل‌تر به يك سوره است. غرض آن است که عنوان کتاب در سوره‌های مکی هست، در حالی که هنوز قرآن به پایان نرسیده بود، پس مجموعه در حال تدوین را هم کتاب می‌گویند.

## چگونگی نزول کلمات قرآن با توجه به مجرد بودن خدا و فرشته‌ها

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی که کلمات را نازل می‌کند؛ یعنی ایجاد می‌کند. در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) بود که او «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ»<sup>۲</sup> وقتی حرف می‌زند با دهان نیست؛ گوش می‌دهد و «سمیع الدعاء» است، با «سامعه» نیست؛ می‌بیند و «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ»<sup>۳</sup> است، با باصره نیست. بنابراین اگر این کلمات و حروف امر مادی هستند، نمی‌شود گفت که خدای سبحان یا فرشته‌ها که مجرد می‌باشند چگونه حرف می‌زنند؛ آنها حرف را ایجاد می‌کنند، نه اینکه حرف بزنند؛ مثل اینکه همه موجودات زمین و آسمان را ذات اقدس

۱. سوره هود، آیه ۱۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶: «فَاعِلٌ ... وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ».

۳. سوره ملک، آیه ۱۹.

الهی ایجاد کرده است، اما اصل کلی فاعلیت حق تعالی در بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه آمده که «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ»؛ او با اراده کار می‌کند و نه با اعضا و جوارح، چون با اراده کار می‌کند فرق ندارد که آن مراد مادی یا مجرد باشد؛ بخواهد ارواح انبیا و اولیا را خلق کند، با اراده می‌آفریند؛ بخواهد «أَرْض» و «سَمَاء» را خلق کند با اراده خلق می‌کند، با ابزار که خلق نمی‌کند تا گفته شود مثلاً مدبرّات امر مجرد هستند و ذات اقدس الهی منزّه از ماده است و مانند آن.

پرسش: حضرت استاد ببخشید! آنهایی که این حروف را ایجاد می‌کنند بالأخره به یک نوع سبک و یک نوع صدا درست می‌کنند.

پاسخ: نه، مرحوم سید علی خان - صاحب قوی‌ترین شرح صحیفه سجادیه - در مقدمه صحیفه سجادیه شجره طوبای خودشان را نقل می‌کنند که به چند واسطه به وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و حضرت امیر می‌رسند، بعد این حدیث را نقل می‌کنند که در «لیله معراج» از وجود مبارك پیغمبر که برگشت سؤال کردند که این کلماتی که شما شنیدید، این کلمات شبیه صدای چه کسی بود؟ ایشان نقل می‌کنند که وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: چون ذات اقدس الهی می‌دانست علی بن ابی طالب محبوب من است، کلماتی که ایجاد می‌کرد شبیه صدای علی بود؛<sup>۱</sup> حالا تا چه چیزی را خدای سبحان بخواهد ایجاد کند، چون وقتی بخواهد ایجاد کند در اختیار خود اوست تا شبیه چه صوتی و چه کلامی ایجاد کند؛ این از آن لطایف روایات ماست. پرسش: مثلاً در مورد قرائت نماز که بعضی «مالک» و عده‌ای «ملیک» می‌خوانند.

۱. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳؛ «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ سَمِعْتُ أَبَا لُقَيْطَةَ خَاطِبَكَ رَبِّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ؟ قَالَ: خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ: يَا رَبُّ خَاطَبَتَنِي أَنْتَ أَمْ عَلِيٌّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ [أَمُحَدٌ]، أَنَا شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ، لَا أَقَاسُ بِالنَّاسِ وَلَا أَوْصَفُ بِالشَّيْءِ خَلْقُكَ مِنْ نُورٍ وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ فَأَطْلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ فِي قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَخَاطَبْتُكَ بِلِسَانِهِ كَيْمَا يَطْمَئِنُّ قَلْبُكَ».

پاسخ: آن را يك گونه فرمود؛ ولی به ائمه (علیهم السلام) از راه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که دو یا سه گونه می توانید قرائت کنید، اینها به تحریف برغی گردد. يك مطلب این است که چطور نازل شده است؟ پاسخ آن این است که يك قسم نازل شده است، مطلب دیگر این است که قرائت های دیگر چگونه است؟ در پاسخ می گوئیم که آن را ائمه فرمودند و ائمه هم که می دانید با الهام الهی مرتبط هستند و می گویند - معاذ الله - از خودشان که نمی گویند؛ آن وقت ذات اقدس الهی می فرماید این طور نازل شده است و به آن چند وجه هم می توانید قرائت کنید که می شود دینی، بنا بر اینکه مثلاً نوع قرائات تواتر باشد یا دلیل بر حجیت این قرائات را متعدد داشته باشیم. غرض این است که اصل ماده را خدای سبحان ایجاد می کند «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ» و «متکلم» است نه به دهان و صوت، «سمیع» است نه به «جارحه» و مانند آن.

### بیان اقوال در معنای «عن» در ﴿عَنْ رَبِّي﴾

مطلب بعدی آن است که نسبت به کلمه «عَنْ» برخی ها احتمال دادند که به معنای «لام» باشد، برخی احتمال دادند به معنای «مِنْ» باشد که فرمود: ﴿أَحَبُّتُ حُبَّ الْخَيْرِ﴾ لَذِكْرِ رَبِّي﴾، چون خدای سبحان درباره این «خیل» و اسب های نظامی که مجاهدان بر آن سوار می شوند و از حوزه دین حمایت می کنند، این محبوب خداست؛ لذا از «خیل» به خیر یاد شده است، این حرف «عَنْ» به معنای «لام» خواهد بود؛ ممکن است «عَنْ» به معنای «مِنْ» باشد یا به معنای «لام» باشد، اگر به معنای «مِنْ» باشد؛ یعنی محبت من نسبت به این اسب ها که من سان دیدم، ناشی از ذکر «رب» است، چون خدای سبحان از این اسب ها به نیکی یاد می کند؛ این ممکن است، اما بحث هایی که درباره آیه است، نباید کلاً از حریم روایات دور باشد و باید با توجه با روایات باشد. روایات این «عَنْ» را به معنای «اعراض» گرفتند؛ یعنی سان دیدن باعث شد که من از یاد خدا مثلاً فاصله گرفتم، حالا آن یاد تفصیلی بود، نماز مستحبی بود و وقت فضیلت نماز بود وجوه به اقوالی است که گذشت، اگر روایات نبود و بیانی که از

حضرت امیر(سلام الله علیه)<sup>۱</sup> و سایر ائمه(علیهم السلام) درباره ﴿عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾ نبود ممکن بود این «عَنْ» به معنای «مِنْ» باشد یا به معنای لام و مانند آن باشد.

امکان بازگشت انابه و استغفار به سلیمان(علیه السلام) و دلالت آن بر ترك اولی مطلب بعدی آن است که ممکن است در اینکه فرمود ما سلیمان را آزمودیم، نمی شود گفت که این جریان سان دیدن هیچ ترك اولایی یا مثلاً غفلتی در آن نبود، برای اینکه کلمه استغفار نبود، چون در ادامه «انابه» و «استغفار» دارد، اینکه فرمود: ﴿وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي﴾ این محتمل است که هم به جریان ﴿وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً﴾ برگردد و هم به مجموعه ﴿أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي﴾، ﴿وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً﴾، پس ما دلیل نداریم که بگوییم قصه حضرت داود به «استغفار» ختم شد؛ ولی قصه حضرت سلیمان به «استغفار» ختم نشد، چون این ﴿ثُمَّ أَنَابَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي﴾ ممکن است به هر دو جمله برگردد.

بررسی وجوه احتمالی در تقاضای سلیمان(علیه السلام) بر ملك اختصاص مطلب بعدی آن است اینکه فرمود: ﴿وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾ گاهی به این معنا می شود که يك مُلك اختصاصی به من بده که دیگران دخالت نکنند، چون درباره دخالت برخی از شیاطین و جن در حوزه سلطنت حضرت روایات یا تاریخی هم هست، حضرت نخواست بگوید چیزی که به من می دهی به احدی از افراد دیگر نده، بلکه چیزی را که به من می دهی نفوذناپذیر و اختصاصی باشد که دیگران دخالت نکنند، این يك احتمال؛ لکن این احتمال خیلی قوی نیست، چون کلمه ﴿مِنْ بَعْدِي﴾ هم او را همراهی می کند، ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾؛ مگر اینکه با توجه به این ﴿مِنْ بَعْدِي﴾ این طور معنا شود که این مُلك و قدرتی که به من دادی، تا من زنده ام به کسی قدرت نده که در کار من دخالت کند و این مختص من باشد؛ یعنی من در این مستقل باشم و

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۴۱: «... فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) كَذَبَ كَعْبٌ لَكِنْ اشْتَغَلَ سُلَيْمَانُ بِعَرَضِ الْأَفْرَاسِ ذَاتَ يَوْمٍ لَأَنَّهُ أَرَادَ جِهَادَ الْعَدُوِّ حَتَّى تَوَارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ فَقَالَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكِّدِينَ بِالشَّمْسِ رُدُّهَا عَلَى فَرْدَتِ فَصَلَّى النَّصْرَ فِي وَفَيْهَا وَإِنْ أَتَيْتُ اللَّهَ لَا يَظْلِمُونَ وَلَا يَأْمُرُونَ بِالظُّلْمِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ».

دیگران دخالت نکنند؛ اختصاص به معنای استقلال است، نه اختصاص به معنای اینکه احدی نداشته باشد؛ اختصاص به معنای استقلال است که احدی نتواند در کار من دخالت کند، نه اینکه احدی این فیض را اصلاً دریافت نکند که ظاهراً این بخش را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اول ذکر کردند.<sup>۲</sup> اما بخش دیگری که فخر رازی و دیگران هم به آن اشاره کردند این است که چیزی به من بده که معجزه باشد، این ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾؛ یعنی از افراد عادی نه از انبیایی که بعد از من می آیند و منظور این نیست که چیزی به من بده که به هیچ پیامبری بعد از من نخواستی داد، این نیست؛ منظور آن است که چیزی به من بده که هیچ فردی از افراد عادی آن را نداشته باشند؛ یعنی معجزه باشد<sup>۳</sup> و این عیب ندارد، چون همه معجزات این طور است؛ منتها قبل و بعد را هم باید زیر مجموعه خود بگیرد، چون هیچ معجزه‌ای نیست که بشر عادی بتواند مثل آن بیاورد؛ معجزه حضرت صالح این طور است، معجزات انبیای قبلی این طور است، انبیای بعد از صالح این طور است.

معجزه چیزی است که نه بشر قبلی می‌توانست بیاورد و نه بشر بعدی «الی یوم القیامة»، چون بارها ملاحظه فرمودید که معجزه از سنخ علم نیست، راه فکری ندارد، راه درس و بحث ندارد که کسی از پیامبر بپرسد که شما چگونه معجزه می‌آورید که من هم درس بخوانم یا با تهذیب نفس به این جا برسم. معجزه به نزاهت و قداست روح وابسته است، راه فکری ندارد و راه اندیشه نیست، بلکه راه آن قداست روح است و يك پیوند خاصی است. الآن اگر کسی يك مورث غنی داشت و بعد از رحلت او مال فراوانی به وارث رسید، او از راه کسب درآمد به دست نیاورده تا کسی به این وارث بگوید تو چه کار کردی که این مال را به دست آوردی که ما هم انجام دهیم؛ این پیوند می‌خواهد، این از راه درس و بحث و تحصیل و مانند آن نیست. معارف معجزه و ولایت از سنخ «علم

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۵.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۳۹۵.

الوراثه» است، نه «علم الدراسة»؛ اگر کسی وارث «الله» شد، خدا او را فردوس عطا می‌کند که «یرثه الفردوس»<sup>۴</sup> اگر کسی مرتبط به «الله» بود ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۵</sup> «علم الوراثة» درسی نیست، به پیوند مربوط است؛ همه معجزات این‌طور هستند، معجزاتی که انبیای قبل آوردند، معجزاتی که حضرت داود و سلیمان (سلام الله علیهما) و بعدی‌ها آوردند معجزه چیزی نیست که يك بشر عادی بتواند بیاورد. اگر منظور حضرت سلیمان (سلام الله علیه) این باشد که چیزی به من بده که هیچ بشر عادی نتواند به آن‌جا برسد؛ یعنی معجزه‌ای به من بده و این معنایش این نیست که به هیچ پیامبری دیگر نده و معنای آن این نیست که به هیچ ولی‌ای نده.

پرسش: عملاً بعد از حضرت سلیمان هیچ یک از انبیا این چنین قدرتی نداشتند.

پاسخ: همه انبیا این قدرت را داشتند، منتها اظهار نمی‌کردند و اگر قدرت هم نبود، برای اینکه ذات اقدس الهی يك معجزه دیگر داد. غرض آن است که وجود مبارك سلیمان از خدای سبحان نخواست که به هیچ پیامبری نده، خواست که به هیچ فرد عادی از افراد عادی نده؛ یعنی معجزه شود. کاری که حضرت صالح کرد «الی یوم القيامة» هیچ کسی نمی‌تواند بکند، انبیا می‌توانند و اولیا می‌توانستند؛ ولی هیچ بشر عادی نمی‌تواند معجزه صالح را بیاورد، معجزه نوح را بیاورد و معجزه انبیای دیگر را بیاورد، چون راه فکری ندارد و از راه درس و بحث نیست، راه تهذیب نفس هم ندارد که انسان زحمت بکشد، ریاضت بکشد و چنین کاری را بتواند انجام دهد، يك پیوند خاصی است که محصول قداست روح است که ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ﴾، اگر «علم الوراثة» است ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۶</sup> راه درس و بحث فکری ندارد، چون راه درس و بحث فکری ندارد اگر

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۱: ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۶. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

سلیمان (سلام الله علیه) از خدای سبحان خواسته باشد به من چیزی بده که به هیچ کسی نمی دهی؛ یعنی معجزه به من بده و همین طور هم شد، نه این است که به هیچ پیغمبری نمی دهی؛ اگر منظور این باشد که به هیچ پیامبری نمی دهی، این به دو تفسیری که در بحث دیروز گذشت قابل حل است؛ یعنی اگر هم به پیامبری دادی آنها اظهار نکنند، چه اینکه هیچ پیامبری اظهار نکرد یا اینکه به هر کسی می دهی باید به مقام سلیمانی برسد، وقتی به مقام سلیمانی رسید من و او یکی هستیم، به شخصیت حقیقی من که نمی دهی، به شخصیت ولوی و نبوی من می دهی، به این مقام می دهی؛ دیگران که به این مقام رسیدند همین را دارند، من و او که فرقی نمی کنیم؛ براساس این دو تفسیر ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾ قابل توجیه است. این راه سومی است که فخر رازی و امثال فخر رازی ذکر کردند و این هم قابل قبول است؛ یعنی هیچ بشر عادی این کار را نکند.

احتمال چهارم این است که اینکه گفته است ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾؛ یعنی تا من زنده ام، نه ﴿مِنْ بَعْدِي﴾ «الی یوم القیامة»؛ یعنی در عصر من به کسی ندهی، نظیر اینکه درباره حضرت مریم (سلام الله علیها) آمده است که ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾؛<sup>۷</sup> یعنی «نساء العالمین» همان عصر و اگر صدیقه طاهره (سلام الله علیها) «سیده نساء العالمین» است آن مطلق است، پس ممکن است اینکه فرمود: ﴿عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾؛ یعنی «نساء العالمین» همان عصر و اینکه سلیمان عرض کرد خدایا ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي﴾؛ یعنی تا من زنده ام به کسی نده، این منافات ندارد و به کسی هم نداد؛ به این وجوه چهارگانه و مانند آن این آیه کریمه قابل حل است.

پرسش: اگر این مقام و قدرت معجزه باشد خود به خود از طرف خداوند حکیم به بشر عادی داده نمی شود.



پاسخ: چون قضیه ضرورت به شرط محمول نیست. فرمود چیزی به من بده که به کسی نمی دهی؛ یعنی به من معجزه بده، نه اینکه به من معجزه ای بده که آن معجزه را کسی نتواند، این دیگر ضرورت به شرط محمول است و معجزه آن است که دیگران را عاجز کند، فرمود چیزی به من بده که دیگران نتوانند؛ یعنی به من معجزه بده، نه اینکه به من معجزه ای بده که آن معجزه را دیگری نتواند به جا بیاورد، اینکه معنایش نیست؛ یعنی به من معجزه بده که همین هم شد.

### علت ورود روایات اسرائیلی در قصص انبیا

فرمود: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ﴾، متأسفانه بسته بودن درب اهل بیت (علیهم السلام) باعث شد که بخشی از این روایات اسرائیلی<sup>۸</sup> و غیر اسرائیلی به این وجوهات راه پیدا کرده است؛ شما ببینید چه چیزهایی در این زمینه ها گفته شده که نه با قداست پیامبر ساخته است و نه با متن قرآن ساخته است. وجوه فراوانی که فخر رازی و همچنین مرحوم شیخ طوسی در تبیان<sup>۹</sup> بعد از ذکر بعضی از آن وجوه فرمود که این طور معنا کردن وجوه رکیکه است، شایسته قرآن نیست، شایسته مقام نبوت نیست، شایسته مقام سلیمان نیست. چطور رویشان شد که این طور معنا کردند آیه را که مثلاً حضرت سلیمان این قصد را کرده که مثلاً امشب من فلان کنم تا از هر کسی بچه ای به دنیا بیاید.<sup>۱۰</sup>

### تبیین آزمون سلیمان (علیه السلام) و استغفار همراه با تقاضای مُلک اختصاصی او

فرمود ما او را آزمودیم ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً﴾، این ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا﴾ ممکن است به قصه همان عرض «خیل» و سان دیدن «صافِنَاتُ الْجِيَاد» و ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا عَلَى كُرْسِيِّهِ﴾ ربط پیدا کند؛ لذا مسئله ﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾

۸. اسرائیلیات، اصطلاحی در معارف اسلامی، به ویژه در زمینه تفسیر و علوم حدیث و آن به دسته ای از روایات و قصص و مفاهیم اشاره دارد که نه در قرآن و احادیث نبوی، بلکه در تعالیم ائم سالفه به ویژه بنی اسرائیل ریشه دارند و حاصل جریانی است از داستان سرایی، اسطوره پردازی و وجوهی دیگر از تعالیم غیر اصیل که به ویژه در سده های نخست هجری توسط گروهی - بیشتر از یهودیان اسلام آورده - صورت پذیرفته و به حاشیه آموزش های مسلمانان راه یافته است.

۹. التبیان، ج ۸، ص ۵۶۳ و ۵۶۴.

۱۰. التبیان، ج ۸، ص ۵۶۲؛ «سلیمان قال يوماً فی مجلسه و فیہ جمع کثیر لأطوفن اللیلة علی مائة امرأة تلد کل امرأة منهن غلاماً یضرب بالسیف فی سبیل الله».

\* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي ﴿﴾ به هر دو ربط پیدا می‌کند و اگر جسدی که مورد عنایت آن حضرت بود؛ یعنی علاقه‌مند بود که این شخص زنده بماند و از بیماری نجات پیدا کند و نجات پیدا نکرد، این آزمونی است که بالأخره اگر عمر کسی تمام شده است ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۱۱</sup> و مصلحت افراد را هم هیچ‌کس نمی‌داند مگر ذات اقدس الهی و اگر انبیا(علیهم السلام) از مصالح آگاه هستند، به تعلیم الهی آگاه می‌باشند. ما این آزمون را به عمل آوردیم و وجود مبارك سلیمان(سلام الله علیه) هم از آن باخبر شد، همان‌طور که داود(سلام الله علیه) با خبر شد ﴿فَاسْتَغْفَرَ﴾<sup>۱۲</sup> سلیمان(سلام الله علیه) هم باخبر شد ﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾ بعد استغفار کرد و استغفارش هم این است که ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾. تو که «وَهَّاب» هستی این‌طور نیست که «هبه» تو منحصرأً برای ما باشد، هر طور که بخواهی موهبت و بخشش در اختیار توست؛ ولی معجزه‌ای به من عطا بکن که من با این قدرت اعجازی بتوانم این سلطنت غیر مترقبه را اداره کنم! سلطنتی که وجود مبارك سلیمان داشت يك سلطنت عادی نبود، این ﴿مُلْكًا لَا يَنْبَغِي﴾ تنها مسئله ﴿فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ﴾ نبود، همه شیاطین را، جن را، هم کارگرها و کارفرمایان جن را، هم جن‌های مزاحم را، هم جن‌هایی که باید در زندان در بند باشند، هم جن‌هایی که باید اجیر بشوند برای کارگری، هم آنهایی که باید نیروی دریایی باشند غواصی کنند و آنچه در دریا هست به عرض سلیمان برسانند و هم آنهایی که باید کارگری کنند بناها و قصرها را بچینند همه اینها تسخیر شده حضرت سلیمان بودند، این دیگر ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ﴾ بود؛ اگر این معنا باشد «الی یوم القیامة» برای هیچ‌کسی ظهور نکرده است. گفت به من مُلکی بده که ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ از شما برمی‌آید، وهَّاب بودن شما هم به نحو اطلاق است. آن وقت ذات اقدس الهی با «فا»ی تفریع پاسخ داد؛ یعنی ما به خواسته او احترام گذاشتیم و اجابت کردیم.

۱۱. سوره اعراف، آیه ۳۴؛ سوره نحل، آیه ۶۱.

۱۲. سوره ص، آیه ۲۴.

## ظهور مُلك سليمان (علیه السلام) بر جن و باد و معنای «رخاء» و «عاصف» آن

تفصیل قصه این است که اول باد را مسخرّ او کردیم، بعد شیاطین را برای او مسخرّ کردیم، انواع شیاطین را اعم از نیروی کارگری و نیروی غواصی و شیاطین مزاحمی که جزء کفار و منافقین هستند که آنها باید در بند باشند را هم مسخرّ او کردیم، چون جن مثل انس هم مؤمن دارد هم کافر دارد هم منافق دارد و آن کافر و منافق باید در بند باشند که هستند؛ فرمود که ما همه این کارها را کردیم ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ﴾ باد را مسخرّ او کردیم. ﴿تَجْرَى﴾ این «ریح» به امر وجود مبارک سلیمان ﴿رُخَاءً﴾؛ یعنی این باد پیرو اراده سلیمان بود، يك پیرو نرم؛ نه اینکه باد نرم بود؛ باد گاهی تند است و گاهی نرم است. الآن از دورترین نقطه مدیترانه اول نسیمی می‌وزد کم‌کم شدید می‌شود، بعد به صورت باد تند درمی‌آید، بعد ابر تولید می‌شود، بعد ابرها را جمع می‌کنند، نر و ماده ابرها را جدا می‌کنند، بعد تلقیح و باردار می‌کنند، برای ابرهای ماده باردار در «خلال» آن رحم درست می‌کنند، بعد فرمود: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾<sup>۱۳</sup> که شلنگی نبارد و غربالی بیارد که مشکل مردم حل شود، همه اینها از آن «رخاء» شروع می‌شود تا «عاصف» بودن؛ همه این قسمت‌های کار مهم را باد دارد انجام می‌دهد. باد يك وقت تند است و يك وقت كُند، معنای ﴿تَجْرَى بِأَمْرِ رُخَاءً﴾ این نیست که بادهای كُند در اختیار حضرت بود یا با كُندی در اختیار حضرت بود تا با آیه ۸۱ سوره مبارکه «انبیاء» هماهنگ نباشد؛ آیه ۸۱ سوره مبارکه «انبیاء» این است ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾؛ تند باد و سونامی‌ها در اختیار حضرت سلیمان بود؛ اگر سونامی هست، تندباد هست، طوفان هست و طوفنده هست که با «رخاء» هماهنگ نیست! پاسخ آن این است که اگر اراده حضرت این بود که این در حد نسیم حرکت کند، نسیمانه حرکت می‌کرد و اگر در حد سونامی و طوفان و تندباد می‌خواست که حرکت کند «عاصفة» حرکت می‌کرد؛ این يك وجه، وجه دیگر این است که «رخاء» این است که کلاً باد يك

تابع نرم است و تبعیت آن در سرکشی نیست، براساس فشار نیست، با میل و طوع و رغبت در تحت تدبیر حضرت سلیمان است؛ نظیر اینکه خدای سبحان فرمود ما به آسمان و زمین گفتیم ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾؛<sup>۱۴</sup> ما با میل و رغبت آمدیم. باد «رخاء»، «طوعاً»، «رغبةً»، «میلاً» در اختیار سلیمان بود، نه اینکه باد دو قسم است که يك جا «رخاء» است و يك جا «عاصف» تا ما بگوییم جمع آن به حسب دو موطن است، بلکه منظور آن است که پیروی و اطاعت آن نرم و با رغبت است، هر طور که او دستور داد؛ حالا یا «رخاء» است یا «عاصف»؛ ولی اصل طریقه پیروی آن «رخاء» است. پس این «رخاء» دو معنا می تواند داشته باشد: یکی اینکه این جا فرمود «رخاء»؛ یعنی در موردی که حضرت سلیمان اراده «رخاء» و نرم و نسیمی کند، در آیه ۸۱ سوره «انبیاء» که فرمود «عاصفةً» آن جایی که حضرت اراده سونامی و طوفانی کند این جمع دو مورد که این تفاوت در اثر تفاوت دو نحوه اراده است؛ يك وقت است که این «رخاء» در برابر آن «عاصفةً» نیست، آن جایی که «عاصفه» است و سونامی است «رخاء» است و آن جا که نسیم است «رخاء» است؛ یعنی با میل و رغبت و بدون فشار تحت رهبری سلیمان حرکت می کند ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾ که «تجری رخاء»، نه به «امر رخاء»؛ امر او هر چه می خواهد باشد یا «رخاء» است یا سونامی یا طوفانی این «تجری رخاء»، نه به «امر رخاء»؛ امر او گاهی «عاصفه» است، طوفانی است و گاهی نسیم است.

عدم تنافی مَلِك سلیمان (علیه السلام) با مَلِك الهی

پرسش: در دعای نورانی «ندبه» می خوانیم که خداوند با انبیا شرط کرده و انبیا هم قبول کردند و این دلیل بر آن است که اینها از راه ... به این مقام رسیده اند.

پاسخ: نظام تکوین است و در نظام تکوین همه تابع هستند، این جا هم ذات اقدس الهی این حوادث و این موجودات را که به اراده الهی اداره می‌شوند، گاهی این اراده را دستور می‌دهد فرشتگانی که مدبران امر هستند انجام دهند، آنها هم «عاصفات» عصف هستند، آنها هم «تالیات»، «زاجرات» و «صافات» می‌باشند و گاهی هم می‌فرماید به دستور فلان انسان حرکت کنید، بالأخره یا «مع الواسطه» یا «بلا واسطه» این طور است. آن جا که جبرئیل (سلام الله علیه) برای «تهدیم» و از بین بردن قوم لوط مأموریت پیدا کرد آن جا ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾<sup>۱۵</sup> که این تندباد سونامی و طوفانی به حیات آنها در ﴿سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ خاتمه داد، حالا تا به چه کسی دستور دهد که این جا به وجود مبارك سلیمان این سِمت و مأموریت را سپرده است، ﴿تَجْرِي بِأَمْرِهُ رُحَاءٌ﴾؛ حالا امر او یا نسیم‌گونه است یا «عاصف» و طوفانی است، ﴿حَيْثُ أَصَابَ﴾ سلیمان به هر سمتی که بخواهد، به هر «صوب»ی که اراده کند و به هر «صوب»ی که تصمیم بگیرد این بیان برای باد بود.

#### اقسام سه گانه شیاطین مسخر سلیمان

﴿وَالشَّيَاطِينُ﴾؛ یعنی «سَخَّرْنَا لَهُ الشَّيَاطِينُ»، آن وقت شیاطین را به سه قسم تقسیم فرمود که يك گروه کارگری داشتند، برای اینکه کسی که سلطنت دارد، نیروهای فراوانی زیر مجموعه دارد، نیروی نظامی دارد، ساختمان‌های فراوان دارد و آسایشگاه فراوان لازم دارد اینها را باید بسازد؛ اینها نیروی ساختاری بودند. کارهای دریایی را هم باید انجام دهد که چه چیزهایی در دریا هست و باید از دریا بگیرند؛ یعنی غواصی کنند و در اختیار حضرت قرار دهند؛ گروهی که منافق، کافر و سرکش هستند آنها هم باید به زندان بیفتند که اینها را هم به بند کشیده است ﴿وَالشَّيَاطِينُ﴾؛ یعنی «سَخَّرْنَا لَهُ الشَّيَاطِينُ»، هم بتاهایشان را؛ یعنی کارگروهایشان و هم غواص‌هایشان که اینها خدماتی هستند ﴿وَأَخْرَيْنَ﴾ که ﴿مُقَرَّنِينَ﴾ در «أصفاد» و بندها و زنجیرها می‌باشند، آنها هم بالأخره

کافر دارند، آنها هم منافق و مزاحم دارند؛ آنها را ذات اقدس الهی در تسخیر حضرت سلیمان قرار داد که به بند بکشند.

### عطا بودن نعمت‌های الهی و پایان‌ناپذیری آن با بخشش

بعد به وجود مبارك سلیمان فرمود: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا﴾؛ شما از ما ملکی خواستی که ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ﴾ این عطای ماست، چه ببخشی و چه نگاه داری تمام شدنی نیست ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ﴾؛ ببخشی و نعمتی را به عنوان منت عطا کنی مظهر خدای مَثَن هستی، امساك کنی مظهر خدای «مُمسك» می‌باشی که در سوره مبارکه «فاطر» گذشت که ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ﴾<sup>۱۶</sup> این قبض و بسط الهی این فتح و امساك الهی گاهی مظهر می‌طلبد، فرمود بخواهی ببخشی مظهر «هو المَثَن» خواهی بود ﴿فَامْنُنْ﴾، ببخشی مظهر «هو الممسك» خواهی بود ﴿أَوْ أُمْسِكْ﴾ که هر دو در اختیار توست ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا﴾؛ اگر نعمت را دادی و مظهر «هو المَثَن» بودی عطا می‌کنی ﴿فَامْنُنْ﴾، مظهر «هو الممسك» بودی که ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ﴾؛ آن جایی که ذات اقدس الهی قبض می‌کند و امساك می‌کند و مصلحت را در امساك می‌داند تو مظهر «هو الممسك» هستی و عطا نمی‌کنی، هر دو باشد بدون حساب؛ یعنی به حساب در نمی‌آید، نه اینکه بی‌نظم است.

### مقصود از به غیر حساب وارد شدن مؤمنین در بهشت

هیچ کاری ذات اقدس الهی در عالم بی‌نظم انجام نمی‌دهد، اینکه دارد ﴿يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۱۷</sup> یعنی به حساب در نمی‌آید یا حساب‌های آنها قبلاً بررسی شده است، «یوفون اجورهم بغیر حساب»<sup>۱۸</sup> یعنی به حساب در نمی‌آید یا نه، حساب‌هایشان قبلاً بررسی شد.

۱۶. سوره فاطر، آیه ۲.

۱۷. سوره غافر، آیه ۴۰.

۱۸. سوره زمر، آیه ۱۰؛ ﴿يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.

يك روايت نوراني نقل می‌کند که فقیر قبل از غنی وارد بهشت می‌شود،<sup>۱۹</sup> برای اینکه او حساب و کتاب ندارد؛

فلان‌جا زکات دادی؟ خمس دادی؟ از کجا فراهم کردی؟ به کجا صرف کردی؟ او «صفر الید» است، بعد «مَثَل»

ذکر می‌کند و که «مَثَل» غنی و فقیر مثل دو کشتی است که یکی پُر بار است و یکی خالی است، وقتی به بندر

رسیدند آنکه خالی است او را زود رها می‌کنند و می‌رود، آنکه پُر بار است همه این بارها را باید تفتیش کنند و

بینند که آیا کالای قاچاقی یا کالاهای حرام دارد یا ندارد.

مراد از شیاطین در دستگاه سلیمان (علیه السلام) و عدم قدرت آنان بر وسوسه

پرسش: مراد از شیاطین آیا ابلیس و ذریه‌اش هستند؟

پاسخ: در دستگاه حضرت سلیمان نمی‌توانستند جسارتی انجام دهند. وسوسه نسبت به همه مردم مصلحت الهی بود

که باشد، چنانچه وسوسه نباشد هیچ کسی به کمال نمی‌رسد، اما کارشکنی کنند و بخواهند در دستگاه او نفوذی،

خطری و حادثه‌ای ایجاد کنند مقدورشان نبود؛ منافق از آنها و کافر از آنها در بند بود و دیگران هم در خدمت

بودند، اما اصل وسوسه کردن يك چیز خوبی است، برای اینکه هر کس به هر جایی رسیده است به برکت وسوسه

رسیده است، برای اینکه جهاد با نفس و مبارزه کرده و آن «اماره بالسوء» را به «اماره بالحسن» تبدیل کرده است،

اگر وسوسه نباشد کسی به کمال نمی‌رسد.

پرسش: ابلیس و ذریه‌اش همه آنها کافر نیستند؟

پاسخ: ابلیس بله؛ ولی ذریه ابلیس از جن هستند، شیطان؛ یعنی هر موجود متمرّدی که از «جَنَّة» است، همه اینها

این‌طور هستند، اگر کافر بودند یا منافق بودند جزء گروه سوم می‌باشند که «مقرنین» در بند هستند، اما آنها که

غَوَّاص، بَنَّا و نیروی خدماتی هستند جزء موحدان می‌باشند. در سوره مبارکه «احقاف» دارد که ﴿إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا

أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى ﴿٢٠﴾ اینها جَنّی‌هایی بودند که تا زمان حضرت موسی را درك کرده بودند، پیرو حضرت موسی بودند و به تورات ایمان آورده بودند، بعد وقتی آمدند قرآن را گوش دادند به یکدیگر می‌گفتند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾ و بعد گفتند در ماها کسانی بودند که منکر وحی و نبوت بودند می‌گفتند که خدا پیامبری را مبعوث نمی‌کند این «شتت» از قول است، این جن موحد بود، معتقد به خدا و وحی و نبوت بود و گفت در ماها کسانی هستند که منکر وحی و نبوت هستند و این «شتت» از قول است؛ یعنی قول باطل است معلوم می‌شود در اینها موحد و مؤمن به نبی خودشان بودند.

### امکان نفوذ شیطان در حوزه مأموریت پیامبران نه در کار آنان

پرسش: این تعبیری که راجع به انبیا هست که ﴿إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ راجع به حضرت سلیمان نبود؟ پاسخ: آن در سوره مبارکه «حج» بود و معنایش هم گذشت، معنایش بسیار معنای خوبی است نه یعنی در کار او دخالت می‌کنند که جلوی کار او را بگیرند ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾؛<sup>۲۱</sup> یعنی هر پیامبری که آمده مأموریت و برنامه‌ای دارد در قلمرو مأموریت او و در حوزه دستوره‌های او شیطنت شیطان نفوذ می‌کند و يك عده را گمراه می‌کنند، نه اینکه در کار او دخالت کنند و جلوی کار او را بگیرند، در حوزه مأموریت او در کارهای مردم کارشکنی می‌کنند، بله این همان وسوسه است و همان انحرافات است که شیاطین برای همیشه داشتند و دارند، این نقص نیست؛ اگر وسوسه نباشد که امتحانی نیست و کسی به کمال نمی‌رسد ﴿فَأَمْتَنُ أَوْ أُمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾، آن‌گاه پایان قصه سلیمان (سلام الله علیه) همانند پایان قصه حضرت داود (سلام الله علیه) است که فرمود: ﴿إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُفَى وَحُسْنَ مَآبٍ﴾؛ یعنی درجات و حُسن ختامی برای حضرت سلیمان هست.

۲۰. سوره احقاف، آیه ۳۰.

۲۱. سوره حج، آیه ۵۲.



«الحمد لله رب العالمين»